

گرایش‌های دینی - سیاسی در ایران امروز

سخنران: سید مرتضی مردیها*

● در خصوص گرایش‌های دینی - سیاسی اگر به قبل از انقلاب بازگردیم شاید بتوانیم بر این فضای پس از انقلاب نوری انداخته و پاره‌ای تقسیم‌بندیهای اساسی و کلی را روشن‌تر نماییم.

من یک تقسیم‌بندی ارایه می‌دهم و فکر می‌کنم در غیاب آن، برای تشخیص جریانهای سیاسی، حداقل در فضای انقلابی - اسلامی کشورمان در دو دهه گذشته احتمالاً دچار مشکل خواهیم بود. به نظر من گرایش‌های مذهبی به سه دسته تقسیم می‌شوند: یکی گرایش‌های مذهبی که آنها را کم‌وبیش سستی می‌نامیم و علی‌الاصول سیاسی نیستند. این گرایش‌ها خودشان نیز به سه گروه قابل تقسیم هستند: اول گرایش‌هایی که به نوعی «دین‌نهادینه» ملتزم هستند. به این معنی که آثار

اشاره: یکی از مسایل مبتلا به جامعه ما بحث گرایش‌های سیاسی - دینی است که پس از پایان جنگ و بویژه از آغاز دهه هفتاد به شکل مؤثرتر و جدی‌تری در فضای سیاسی جامعه مطرح شده و حتی از سال ۱۳۷۶، از طریق مطبوعات نوظهور به عرصه اجتماع نیز وارد شده است به گونه‌ای که امروزه چه در عرصه اجتماع و چه در عرصه سیاست، اگر نگوییم چندگانگی ولی با دوگانگی آشکاری مواجه هستیم که قابل انکار نیست.

در این‌باره، تحلیل دکتر مردیها را از وضعیت گرایش‌های مختلف سیاسی - دینی، در طول بیست‌وسه سال عمر انقلاب اسلامی جویا می‌شویم. آنچه در پی می‌خوانید چکیده سخنرانی دکتر مرتضی مردیها در باب گرایش‌های دینی - سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی است.

باطنی‌گری و درون‌گرائی است، گردهمایی دارند، رهبر و رهرو دارند. دین را صرفاً از این جهت که نگاه دینی به دنیا برایشان مطلوبتر است می‌پذیرند؛ یعنی اینکه در این زمینه به حقیقتی ایمان داشته باشند یا نه برای آنها مهم نیست؛ به نوعی با این قضیه پراگماتیستی برخورد می‌کنند. ساده‌ترین بیانش این است که: «من نگاه اینجوری به دنیا را بیشتر می‌پسندم، راحت‌ترم و آرامش بیشتری دارم که تصور کنم این جهان خدایی دارد و بر مدار معنویت و عدل می‌چرخد و عشق در آن جاری است. اهمیتی ندارد که این‌ها قضایای صادق است یا نه.» بی‌دلیل نیست که الان اقلیت قابل توجهی از مهاجران ایرانی - البته قسمت ثروتمندشان که در کانادا و آمریکا ساکن هستند - گرایش‌های عرفانی دارند. ممکن است بی‌حجاب باشند و چه بسا به حلال و حرامها و تعهدی ندارند ولی در آن دنیایی که متهم و مشهور به این است که مادیات آنرا تحت فشار قرار داده و زندگی غیرقابل تحمل شده است، اینها مثنوی می‌خوانند و گردهمایی‌هایی برگزار می‌کنند و از این حیث گویی مفری پیدا می‌شود تا در دنیاهایی که متهم به ماتریالیزم، نفی ارزشها، پول‌سالاری و امثالهم است، پنجره‌ای باز کنند و تنفس کنند.

از این موارد که بگذریم می‌رسیم به گرایش‌های دینی که سیاسی هستند و به دو قسمت تقسیم می‌شوند که شخصیت و هویت،

دین‌داری یا التزام دینی به آنها اولاً در اتصال با یک مرکز رسمی است و ثانیاً تجلیات دین‌داری نزد آنها مشخصاً چیزهایی است که فروع دین نامیده می‌شوند مانند نماز، روزه و حج که التزام عملی خاصی به آنها دارند.

در مقابل این گرایش نهادگرا، گرایش دیگری هست که می‌توان آن را فرقه‌گرا نامید. در این گرایش در واقع سازمان رسمی دینی جهت حرکت را مشخص نمی‌کند و اعضای فرقه التزامی به اوامر و نواهی چنین نهادی ندارند؛ مانند انجمنهایی که در قبل و بعد از انقلاب تشکیل شد و به روحانیت رسمی نیز خیلی کاری نداشت و گاه اعتقادات ویژه‌ای را نیز مانند تأکید خاص بر مهدویت یا نوعی سلفی‌گری مطرح می‌کرد. هویت اصلی جریان فرقه‌گرا این بود که تشکل گونه‌ای را به راه می‌انداخت که درون آن یک آئین رفتاری و فکری و یک همبستگی وجود داشت. اعضا، حول یک خوانش خاص از دین، و به خصوص حول یک شخصیت با هم همبسته بودند و همدیگر را درک و حمایت می‌کردند که نمونه‌هایش نیز، تا حدودی مشخص است. گرایش سوم نیز وجود دارد که معنویت‌گراست. یعنی نه با دین نهادینه رسمی خیلی ارتباط دارد و نه با توابعش که مقید به فروع دین و مناسک دینی باشد. و البته به دنبال درست کردن فرقه هم نیست و در واقع نوعی عرفان ناتمام است. اینها با ویژگیهای خاص خودشان که وسعت مشرب و نوعی

و سخت نبود. عمده این قضیه در جنبش دانشجویی دهه ۵۰ مشاهده می‌شود. تا قبل از آن جنبش دانشجویی بیشتر صبغه چپ داشت. البته همیشه جنبش دانشجویی گرایش چپ داشته است! منتهی چپ مذهبی، که بخشهایی از تفکر دینی را به یمن توانایی‌های کسی مثل شریعتی با ایده‌های چپ ترکیب کرده بود، برای برانداختن و به دست گرفتن قدرت برای ایجاد آرمانها عمدتاً در دهه قبل از انقلاب شکل گرفت.

دسته دیگری از دین‌گرایان اهل سیاست بودند که البته آرمانگرا نبودند بلکه ارزش‌گرا بودند. یعنی معطوف به عمل انقلابی و جنبش برانداز نبودند؛ به پاره‌ای از ارزشهای دینی اعتقاد داشتند و باورش‌شان این بود که اگر با فعالیتهای آرام و بسی‌خسونت سیاسی این ارزشها به منصف ظهور بنشینند خیلی خوب است. معتقد بودند در اسلام خیلی از ارزشها از قبیل پیشرفت، عدالت، اخلاق، آزادی و غیره وجود دارد که اگر حمایت سیاسی شوند، ما به جامعه مدرن امروزی می‌رسیم. بعضی گروههای مذهبی سیاسی دمکرات مصداق این گرایش بوده و هستند. کسانی که از حیث ظاهر هم هیچ نوعی رادیکالیسم یا اصولگرایی در شعارها و نوشته‌هایشان به چشم نمی‌خورد. آنها صرفاً در پی اثبات این بودند که در اسلام ارزشهای شگرف و نهفته‌ای وجود دارد که اگر به عرصه سیاست بیاید نتایج قابل توجهی به دست می‌دهد، که

آنها را کاملاً از هم تفکیک می‌کند. یکم، گرایشات دینی که سیاسی هستند ولی سیاسی بودنشان معطوف به آرمان است؛ دوم گرایشات سیاسی که سیاسی بودنشان معطوف به ارزش است. گروه اول آرمانگرا هستند و تحقق آرمانها را در قدرت می‌بینند و طبیعتاً برای بدست گرفتن قدرت سیاسی تلاش می‌کنند تا آن آرمانها را پیاده کنند. آرمان‌هایی که مثلاً نمونه تاریخی آن عصر سریداران است: شهری مملو از برابری، صداقت، اخلاق، نجابت، قناعت و... شکل تمام عیار و ایده‌آل آن، گرایشات انقلابی - مذهبی قبل از انقلاب بود. بخشی در جریان روشنفکری و مذهبی دانشگاه و بخش محدودتری از آن در لایه خیلی خیلی باریک و از لحاظ کمی و کیفی ضعیف روحانیت. این‌ها کسانی بودند که آرمانهای مقدسی داشتند و روایت دینی از مبارزه برای اخلاق و عدالت را بهترین و کامل‌ترین می‌دانستند و مطلوب نمی‌دیدند که مثل دینداران غیرسیاسی سرشان در لاک خودشان باشد. جریانهای جوان و به نوعی ماجراجو و ناآرام بودند که اعتقاد داشتند باید قدرت را بدست بیاوریم تا آرمانها را محقق کنیم و الا نماز در خانه خواندن معیار مسلمانی نیست. آنان استناد می‌کردند به صدر اسلام که سراسر جنگ و مبارزه بود و ادعای مسلمانی جدی به جهاد بود، و رعایت شرعیات رساله‌ای دلیل کافی و وافی برای اثبات مسلمانی سفت

که رسیدیم دو جریان را از هم تفکیک کردیم؛ به دولت دینی سیاسی معطوف به حفظ قدرت که می‌رسیم تقریباً دیگر تقسیم‌بندی وجود ندارد. در این مرحله حتی شاید دین نهادینه نیز با گرایش معطوف به حفظ قدرت، مسأله پیدا کند. چون آنها به طور سنتی از کنترل سیاسی می‌گریختند. البته این به آن معنی نیست که با جریانهای جدید فکری موافق باشند. بلکه ممکن است حکومت را از موضع رادیکال‌تر و ریشه‌ای‌تری نقد کنند. جریانهای فرقه‌ای و حتی معنوی هم همینطور. به همین دلیل به گمان اینجانب جریانهای دینی - سیاسی مقتدر، منسجم و محکم در دهه سوم انقلاب کمتر حضور دارند. چون قدرت مستقر شده و لذا مسأله اصلی آن حفظ نظام است. از طرفی مخالفان هم انگیزه چندانی ندارند که تفکر دینی را سکوی پرش خود قرار دهند و ترجیح می‌دهند به گفتمان‌های جدیدتر همچون دموکراسی و حقوق بشر تمسک جویند.

پرسش و پاسخ

سؤال: به عقیده حضرتعالی ملزومات شرایط آرمانی چیست و آیا ما الان در شرایط آرمانی بسر می‌بریم؟

مردیها: سرنوشت آرمان‌گرایی در کتاب «حرج ارول» به خوبی بیان شده است و بسیاری از کشورها از الگوئی که کتاب «قلعه حیوانات» مطرح می‌کند دور نیستند. شاید

می‌تواند به عنوان یک روش و یک ارزش به دنیا معرفی شود، و با پیروی از آن کشورهای مسلمان از عقب ماندگی به درآیند و به شرایط کشورهای مرفه‌غربی نزدیک شوند.

پس از انقلاب نیز بلافاصله همین دو جریان در کشور ما رودروی هم قرار گرفتند. اسلامگرایان غیرسیاسی تقریباً به حاشیه رانده شده بودند و عرصه جدال سیاسی بین دو جریان سیاسی - دینی آرمانگرا و جریان سیاسی - دینی ارزش‌گرا محدود شد که به لحاظ صوری نیز از حیث گرایشهای لیبرالی یا رادیکالی از یکدیگر تفکیک می‌شدند. جریان ارزش‌گرا، دو سه سال قدرت را در دست داشت و بعد هم حذف شد و جریان آرمانگرا قدرت را در دست گرفت.

در سومین مرحله، تفکیک بسیار اساسی‌تری ایجاد می‌شود و آن عبارت است از تفکیک میان جریانهای مذهبی - سیاسی که معطوف به «کسب قدرت» اند و جریانهای مذهبی - سیاسی که معطوف به «حفظ قدرت» هستند. در این مرحله شرایط کاملاً متفاوت می‌شود و سیاست، مذهب و امثالهم احوالات دیگری پیدا می‌کنند که ابداً آن دقتها و تفکیکها و آن ظرافت‌پردازیهایی که قبلاً امکان داشت دیگر ممکن نیست. هرچه تقسیم‌بندی از مرحله اول به سمت آخر می‌آید فشرده‌تر و کلی‌تر می‌شود. در اسلام غیرسیاسی حداقل سه جریان کاملاً متفاوت را از یکدیگر تفکیک کردیم؛ به اسلام سیاسی

حتی بتوان گفت برخی جوامع از مرز «همه برابرند، اما بعضی برابرترند.» هم در گذشته‌اند. البته در ارتباط با جامعه خودمان باید اظهار داشت که صورت تعدیل شده بسیاری از آرمانها همچنان وجود دارد. ضمناً نباید فراموش کرد که جریانات سیاسی وقتی می‌بینند پروژه کسب قدرت برای اصلاح تبدیل به پروژه حفظ قدرت برای قدرت شده و چه استلزاماتی ایجاد می‌کند دیگر خیلی انگیزه‌ای برای پی‌گیری جدی همان آرمان‌های معتدل هم ندارند. بسیاری از استنادات مذهبی احزابی که الان به نام سیاسی - مذهبی معروفند اصالت ندارد، بلکه برای کاستن از فشارهای جریان معظوف به حفظ قدرت است که تبلیغات مذهبی‌اش قوی است و مقداری نیز به منظور جریحه‌دار نکردن حساسیت پاره‌ای از جریانهای اجتماعی سنتی صورت می‌گیرد.

سوال: به نظر شما شکاف فعال سیاسی - اجتماعی در دهه سوم چیست؟ و اپوزیسیون چه وضعیتی در این دهه دارد؟

مردیها: به نظر من دو سه جور می‌شود از آن اسم برد. می‌توان گفت حقوق بشر است، آن چیزی که تمام جریانها بر سر آن اتفاق نظر دارند، یعنی حقوق بشر به همان روایتی که در انقلاب فرانسه و جنگهای استقلال آمریکا نوشته شد و الان هم یکسری افزوده‌هایی دارد. تصورم این است که اگر شما الان تمام جریانهای اپوزیسیون را، حتی در خارج از

کشور از راست سلطنت طلب تا چپ سابقاً برانداز، دور هم جمع کنید - نه اینکه بخواهند آرزویشان را اعلام کنند، آرزو را باید از پروژه جدا کرد. من آرزویم این است که یک برج داشته باشیم منتهی پروژه‌ام این است که خانه‌ای داشته باشیم - اگر بیایند و پروژه‌هایشان را اعلام کنند قطعاً هسته سخت پروژه‌هایشان حقوق بشر است. حتی آنهایی که در ایران خیلی غیرحقوق بشری رفتار کردند و اگر در آینده هم امکان پیدا کنند شاید همین کار را بکنند، الان معتقدند اگر بخواهیم حداقل شرایط بازی را فراهم کنیم این شرایط حقوق بشر است.

اگر بخواهیم مقداری از این جلوتر بیاییم می‌توانیم بگوئیم دموکراسی. دموکراسی نیز فارغ از اوصافی که در پی آن می‌آید، منظور من است. دموکراسی به معنای ساده‌اش یعنی شما یک نظام انتخاباتی غیرمبتنی بر حق و تو داشته باشید یک سیستم نمایندگی به معنای دقیق واژه. اگر بخواهیم از این هم جلوتر بیاییم می‌توانیم بگوئیم لیبرالیسم، اما نه لزوماً در شکل اقتصادی‌اش بلکه در اشکال سیاسی، فرهنگی و فلسفی‌اش، می‌تواند هسته مشترک متفق علیه کلیه جریانات اپوزیسیون باشد. البته نه لزوماً تبلیغ و تشویق کردن آن، بلکه رضایت دادن به آن، چون خیلی‌ها این دو را از هم جدا نمی‌کنند. یک وقتی لیبرالیسم را به این معنا می‌گیرید که من برای شما این حق را قایلم که هر دینی که می‌خواهید داشته باشید

مخالف دمکراسی، و نهایتاً طرفدار لیبرالیسم / مخالف لیبرالیسم باشد. این‌ها شکاف اصلی سیاسی فرهنگی است. اگر به حوزه اقتصاد بیایید آن وقت بین افرادی که در یک جبهه هستند اختلاف نظر جدی ممکن است بوجود بیاید. اما پیرامون آن شکاف فعال یک جریان کلی اپوزیسیون که بخشی از آن نخبگان و بخشی از آن مردم هستند در جامعه ما وجود دارد. این جریان به دلیل برخی از فشارهای موجود با هم همگرا شده‌اند. در غیاب چنین فشاری یک چنین عرض عریض نمی‌توانست کنار هم جمع شود. الان به لحاظ فکری کنار هم جمع شده‌اند و به نظر می‌رسد با هم مشکلی ندارند.

اما علت این که این شکاف اصلی به نفع اکثریت جمع نمی‌شود این است که جریان اپوزیسیون سیاسی ما در مقام نخبه دچار یک فوبی ایدئولوژیک است. جامعه ما در دههٔ چهل و پنجاه متأثر از دهه‌های شصت و هفتاد میلادی اروپا و خصوصاً فرانسه بود که تفکر روشنفکری انقلاپی، استقلال طلبانه و ضدامپریالیستی را به دنیا صادر می‌کرد، به عبارت دیگر ما مصرف‌کننده آن تفکر بودیم. کسانی مثل شریعتی، آل احمد و بعضی دیگر از جریانها و گروهها، حرفهای فرانتس فانون، سارتر، چه گوارا و امثالهم را در قالب ایوذر عاشورا، خسی در میقات و... بومی کردند و عوامل مهم دیگری نیز دست به دست هم داد و پدیده فوق‌العاده کمیابی به نام انقلاب را به

یا هر جوری که بخواهید می‌توانید لباس بپوشید، یک وقتی لیبرالیسم را به این معنا می‌گیریم که من مشوق بی‌دینی و بی‌حجابی هستم، که البته منظورم به هیچ وجه نوع دوم نیست، بنده ممکن است در زندگی فردی خودم یک جور رفتار کنم ولی به عنوان یک لیبرال بعضی از حقوق را برای شما به رسمیت بشناسم و خودم هم ابدأ اهلش نباشم. منظورم تفکیک بین این دو است. این است که می‌گویم لیبرالیسم به انضمام دولت رفاه، می‌تواند هستهٔ سخت و متفق علیه یک حرکت اصلاحی قرار گیرد، به معنای این نیست که فردا همه غیراخلاقی شوند یا بی‌دین شوند نه! یعنی حق انتخاب در محدودهٔ قانون مبنی بر عرف و اکثریت و رعایت حقوق اقلیت را برای شهروندان قائل شوند و به رسمیت بشناسند.

سوال: بیشترین شکاف را در عرصه فرهنگی - سیاسی داریم یا در عرصه‌های اقتصادی یا حقوقی؟

مردم‌دینها؛ شکافی که آرایش دهنده باشد شکاف فعال است. بر اساس اقتصاد نمی‌توانید آرایش دهید. اختلاف نظر زیاد است. بیش از چهار یا پنج نظر وجود دارد. بنابراین این را شکاف فعال نمی‌توانید در نظر بگیرید. شکاف فعال به نظر من آن شکاف اصلی است که مثلاً جامعه را به دو دسته تقسیم می‌کند. این الان روی مسایل سیاسی و فرهنگی است. و به شرحی که گفتم می‌تواند طرفدار حقوق بشر / مخالف حقوق بشر، طرفدار دمکراسی /

که وقتی یک راه فرار را از شما گرفتن به راه دیگر رو آورید. اگر نمی‌توان کار سیاسی کرد خوب می‌توان اتوبان درست کرد، جاده ساخت، کارخانه‌ای ایجاد کرد، کتاب نوشت و یا ترجمه انجام داد.

سوال: اشاره‌ای گذرا کردید به طیف دینی - سیاسی معطوف به قدرت و اینکه برخی گروه‌ها وقتی از استنادات مذهبی استفاده می‌کنند در اثر رودربایستی است. حالا این رودربایستی به دلیل افول اعتقاد در باب حکومت است یا اینکه واقعاً در این پروسه اعتقادشان ضعیف شده و می‌گویند حکومت با فلسفه دینی مغایرت دارد؟

مردیها: ترکیبی از هر دو اینهاست؛ منتهی این که کدام حرف اول را می‌زند احتیاج به پشتوانه‌های تجربی بیشتری دارد که به دست آوردنش سخت است. راجع به ایمان یا افول ایمان از کسی نمی‌توان سؤال کرد و کشف هم نمی‌شود کرد یا حداقل به سختی می‌شود این کار را انجام داد، ولی مسلماً در روند این تحولات سیاسی یک عده‌ای دین خود را از دست داده‌اند و یک عده‌ای هم از اول دین نداشتند یعنی از کانال انقلابی شدن دیندار شده بودند وقتی این مسائل پیش آمد دین آنها هم از دست رفت یکی از دلالتش هم این است که یکی از کارهایی که انقلاب اسلامی کرد این بود که دین را به صحنه تجربه عملی کشید. **فصلنامه:** با تشکر از حضرتعالی که در این بحث شرکت فرمودید.

راه انداخت. انقلاب به خصوص اگر پیروزی را هم به آن منضم کنیم، جریان همه‌گیری است که یک الیت مرکزی دارد و سازماندهی می‌شود، اندیشه به آن داده می‌شود و به قصد براندازی حرکت می‌کند سپس یک سیستم تعریف شده مشخص به جای آنچه برانداخته ایجاد می‌کند. متأثر از آن جریان، یک استراتژی مطرح می‌شود که برای نیل به اهداف باید با تحمل مشقات هم که شده، به پیش رفت. اما امروز الیت ما از ترس عواقب یک انقلاب، حتی در اصلاح‌گرایی هم دچار حالتی است که می‌ترسد به عملی دست بزنند که کمترین نتیجه خشونت‌باری از طرف مقابل داشته باشد.

سوال: شما فکر می‌کنید در شرایط فعلی با توجه به تحولاتی که رخ می‌دهد، گرایش‌ات مذهبی - سیاسی به فعالیت فرهنگی روی می‌آورند؟

مردیها: این قصه‌ای قدیمی است و فراوان اتفاق افتاده که در چنین شرایطی افراد به سمت فعالیتهای اقتصادی و فرهنگی روی می‌آورند. این در واقع یک مبنای انسان شناختی دارد. انسانها از ورزشکار و سیاستمدار و هنرمند و عامی و غیره و ذلک همه به دنبال این هستند که آن رنج اگزستانسیالیستی زندگی را کم کنند که مهمترین آن با فکر نکردن بدست می‌آید. یعنی خودشان را از فکر کردن به سؤالات بی‌پاسخ نجات دهند. علت زیرین بسیاری از فعالیت‌ها همین فرار است. پس بدیهی است